

نقش و کارکرد فرهنگی مدارس روستایی در گسترش سبک زندگی مدرن؛ نمونه موردی روستای مصلح آباد^۱

دکتر نعمت‌الله فاضلی^۲

چکیده

در این بررسی مردم‌نگارانه با تکیه بر تجربه‌های زیسته و خاطرات دوران تحصیل و مدرسه، تحلیل و توصیفی از مدرسه روستایی در ایران و نقش و کارکردهای فرهنگی این مدارس در زمینه تأثیرگذاری و گسترش شیوه زندگی مدرن یا تجلّد در روستا ارائه می‌شود؛ سپس چالش‌ها و دستاوردهای این مدارس بیان می‌گردد. در این بررسی علاوه بر تجربیات نگارنده، به منابع متعدّد و تحقیقات موجود نیز استناد شده است. به علاوه، شیوه پرداخت و نگارش موضوع به گونه‌ای است که با تصویرسازی فضای آموزشی روستایی در سال‌های دهه چهل، نویسندگان، فیلمنامه‌نویسان، کارگردانان و دیگر دست‌اندرکاران تولید برنامه‌های رادیویی و تلویزیونی بتوانند صحنه‌هایی را با استفاده از این فضا سازی نگارشی در تولیدات خود خلق کنند.

کلیدواژه‌ها: خاطره‌نویسی، زندگی‌نامه‌نویسی، مردم‌نگاری، مدرسه روستایی، مصلح آباد، آموزش ابتدایی

۱. این مقاله خلاصه‌ای از یک گزارش تفصیلی به نام «مدرسه و مدرنیته»؛ مردم‌نگاری تجارب دانش‌آموزی مدرسه روستایی» است که توسط سیدعلیرضاهاشمی دانشجوی دکتری فولکلور برای «فصلنامه فرهنگ مردم ایران» عنوان‌گذاری و تهیه شده است.
400hashemi@gmail.com

۲. دکترای انسان‌شناسی اجتماعی - فرهنگی، از مدرسه مطالعات شرقی و آفریقایی دانشگاه لندن و عضو هیئت علمی دانشگاه علامه طباطبایی
nfazeli@hotmail.com

مقدمه

روزهای خوش «دوران مدرسه» همیشه و برای همه با خاطرات و خطراتی همراه‌اند. دوران مدرسه، دورانی است که انسان‌های پیش از ما هرگز آن را تجربه نمی‌کردند. بزرگ شدن، به بلوغ رسیدن، آشنایی و کشف جهان هستی، زیستن دائمی در کنار خانواده و والدین، لذت بردن پیوسته، بازی کردن، فارغ بودن از مسئولیت‌های گوناگون زندگی و آموختن مهارت‌های اولیه زندگی، پاره‌هایی از تجربه‌های لذتبخش و تأثیرگذار این دوره از زندگی هستند. از این رو، دوران کودکی و نوجوانی آدمی، دوران سرنوشت‌ساز و به‌یادماندنی انسان معاصر است. با توجه به اهمیت و حساسیت این دوران است که هر چقدر از سن ما می‌گذرد و با «روزهای مدرسه» فاصله می‌گیریم، احساسی نوستالژیک نسبت به آن روزها پیدا می‌کنیم. این احساس برای افرادی مانند نگارنده که دوران مدرسه‌اش را در روستا گذرانده و سپس روستای زادگاهش را برای همیشه وداع گفته و ساکن شهر شده است، معمولاً با تداعی خاطراتی از محیط روستایی نیز همراه است؛ محیطی که در دهه‌های اخیر به‌شدت دگرگون شده و با گذشته خود فاصله بسیار پیدا کرده است.

از آنجا که مهم‌ترین سرمایه حرفه‌ای من در «انسان‌شناسی»^۱ و «مردم‌نگاری»^۲، تبدیل همین تجربه‌های تلخ و شیرین زندگی به دانش علمی و فرهنگی است^۳، همواره این علاقه را داشته‌ام که روزی درباره دوران مدرسه و تجربه‌های آن بنویسم؛ ترویج و توسعه نوشتن و تحقیق کردن به این سبک و سیاق، در انسان‌شناسی، مردم‌نگاری و مطالعات فولکلوریک ایران تازگی دارد و می‌تواند راهی برای تولید دانش در تمام حوزه‌های علوم انسانی باشد.

1. anthropology

2. ethnography

۳. درباره خاطره‌نویسی و استفاده از آن برای تولید دانش، در گفتگو با «کتاب ماه علوم اجتماعی» با مشخصات زیر به تفصیل توضیح داده‌ام: نعمت‌الله، فاضلی (۱۳۸۴) «خاطره‌نویسی به مثابه دانش و روش»، کتاب ماه علوم اجتماعی، ش ۸۱ و ۸۲. همچنین برخی کتاب‌های من مانند مردم‌نگاری سفر: توصیفی انسان‌شناختی از فرهنگ و جامعه غرب (۱۳۹۰) مبتنی بر روش مردم‌نگاری خود زندگینامه‌نویسی است.

مسئله پژوهش

از نخستین سال‌های قرن حاضر (سیزدهم هجری) همزمان با شکل‌گیری دولت-ملت^۱ در ایران، نظام آموزش نوین در سراسر کشور گسترش یافت. گرچه از دهه‌های پیش نهال این نظام کاشته شده بود^۲، اما گسترش آن به سراسر کشور از جمله روستاها در این زمان بود. در عین حال، همزمان با توسعه مدارس نوین، «برنامه نوسازی»^۳ همه‌جانبه کشور براساس تعریف خاصی از «هویت ملی» و «ملی‌گرایی باستانی» و گسترش نهادهای جدید اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی مقتبس از «تجربه جهانی شده غرب»، در کشور اجرا شد و در تمام دوران حکومت پهلوی اول و دوم استمرار یافت. از سال ۱۳۵۷ و با وقوع انقلاب اسلامی، این روند نوسازی با تغییر محتوای ایدئولوژیک آن به سوی «اسلامی‌سازی» ادامه یافت. در فرایند نوسازی مذکور، مدارس جدید و نظام آموزشی نوین جانشین «نظام مکتبخانه‌ای» شد و وظیفه انتقال علوم، مهارت‌ها، ارزش‌ها، هنجارها و باورهای مدرن به شهروندان را عهده‌دار گردید.

اساساً معنای مدرسه در ساختار نظام جدید با معنای مدرسه در نظام پیشین تفاوت ماهوی داشت. «مدارس قدیم»، حوزه‌های علمی دینی بودند، اما مدارس جدید بر توسعه علوم عرفی و دنیوی متمرکز می‌شدند. در حالی که نظام آموزش جدید از ابتدایی تا مدارج عالی همه بر ترویج و توسعه «عقلانیت مدرن» (وجه بارز آن علوم و فنون مدرن) شکل گرفته‌اند، نظام تعلیم و تربیت قدیم یا پیشامدرن، بر ترویج و توسعه «عقلانیت سنتی» استوار است.

1. nation state

۲. در سال ۱۲۲۸ (ه. ش) دارالفنون تأسیس شد که آغاز معرفی نظام مدارس جدید در ایران است. سپس در سال ۱۲۹۰ (ه. ش) چهار نوع مدرسه شامل «مدارس ابتدایی روستایی»، «مدارس ابتدایی شهری»، «مدارس متوسطه» و «مدارس عالی» به عنوان اشکال مدارس ایران از هم تفکیک شد. این تحولات ادامه می‌یابد و آموزش و پرورش عمومی اجباری می‌گردد. در ۹ آبان ۱۲۹۰ (ه. ش)، مجلس شورای ملی قانون تعلیمات اجباری را تصویب کرد. در سال ۱۲۹۴ (ه. ش) نظارت دولت در امر آموزش و پرورش به صورت یک اصل در متمم قانون اساسی مطرح شد و از این تاریخ سازمان‌های آموزشی در ایران شکل منظم و متمرکزی به خود گرفتند و نظارت دولت بر مؤسسات آموزشی جنبه قانونی یافت.

3. modernization

چارچوب نظری و مفهومی

در زمینه مدرسه و نظام آموزشی مدرن، دو رویکرد کلی در علوم اجتماعی وجود دارد. برخی به صورت انتقادی بیشتر بر نقش مدارس در تولید و بازتولید نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی تأکید کرده‌اند؛ و برخی دیگر از منظر نوسازی به مدارس نگریده و مدارس را راهی برای توسعه همه جانبه دانسته‌اند. هر دو دیدگاه بر اهمیت و نقش مدارس در مدرن یا امروزی شدن جامعه معاصر و از جمله روستاها توجه داشته‌اند، اگرچه هر کدام از آنها به نوع متفاوتی به این موضوع نگریده‌اند؛ من در این بررسی از هر دو دیدگاه کمک گرفته‌ام.

بسیاری از نظریه‌پردازان اجتماعی بر نقش مدرسه در فرایند بازتولید این نابرابری تأکید کرده‌اند. به طور مشخص پی‌یر بوردیو بیشتر بر نقش آموزش و مدرسه بر بازتولید فرهنگ غالب و استمرار و بازتولید نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی تأکید می‌کند. به اعتقاد پی‌یر بوردیو^۱ مدارس، همراه با نهادهای اجتماعی دیگر، به دایمی کردن نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی در میان نسل‌ها کمک می‌کنند. (نگاه کنید به: بوردیو و پاسرن، ۱۹۹۰)

برخی نظریه‌پردازان هم به جنبه‌های سازنده مدرسه در مسیر توسعه توجه کرده‌اند. این دیدگاه در علوم اجتماعی عمدتاً با مفهوم نوسازی همراه بوده است. پیوندهای بین نوسازی و مدرسه در «جامعه‌شناسی آموزش و پرورش»^۲ از دهه ۱۹۶۰ با طرح نظریات آلکس اینکلس و دیگر شارحان نظریه نوسازی مطرح شد. به اعتقاد آلکس اینکلس، مدرسه به مثابه «محیط یا بستری برای نوسازی» است (اینکلس، ۱۹۷۴: ۷). اینکلس استدلال می‌کند، در جوامع امروزی میزان تحصیلات هر فرد تعیین‌کننده و نشان‌دهنده نوع نگرش‌ها، ارزش‌ها و رفتار فرد است. او با استناد به پژوهشی تجربی که در شش کشور در حال توسعه (آرژانتین، شیلی، هند، فلسطین اشغالی، نیجریه و پاکستان) انجام شده، نشان می‌دهد مدرسه تأثیر قاطعی بر رشد و چگونگی شخصیت دانش‌آموزان دارد و دانش‌آموزان چیزهایی بسیار بیشتر از خواندن، نوشتن و حساب فرامی‌گیرند.

۱. بوردیو و ژان کلود پاسرن در کتاب «بازتولید در آموزش، جامعه و فرهنگ» این دیدگاه را پرورش داده‌اند.

از دیدگاه مذکور، مدرسه امکان تجربه‌هایی را برای افراد مهیا می‌سازد که در موقعیت‌های دیگر کمتر امکان تحقق یافتن این تجربه‌ها وجود دارد. این تجربه‌ها منجر به فراگیری و «درونی‌سازی»^۱ ارزش‌ها و شیوه‌های زندگی مدرن می‌شود. در واقع، مدرسه به تدریج افراد را از شخصیت، هویت و به طور کلی «وضعیت سنتی» آنها جدا و به «وضعیت مدرن» نزدیک‌تر می‌سازد. بنابراین، فرایند جامعه‌پذیری در مدرسه معطوف به خلق «انسان مدرن» است. مدرنیته در این نگاه مجموعه‌ای از ارزش‌ها، نگرش‌ها، باورها و شیوه‌های رفتار را شامل می‌شود که با مشارکت در نهادها و جامعه شهری و صنعتی مدرن همبسته است. اینکلس معتقد است، مدرسه در جوامع در حال توسعه بیشترین نفوذ و تأثیرگذاری را برای دور ساختن افراد این جوامع از سنت‌گرایی و نزدیک ساختن آنها به تجدد، داشته است. (همان: ۲۱۲)

با توجه به این چارچوب مفهومی و نظری، در این نوشته نشان داده خواهد شد که مدرسه برای بچه‌های روستا بیش از اینکه فراگیری سواد و آموزش رسمی باشد، نهادی برای امروزی شدن یا دقیق‌تر بگوییم «شهری شدن» بوده است.

ملاحظات روش‌شناختی

این مطالعه مبتنی بر «رویکرد پژوهش کیفی»^۲ و «مردم‌نگاری»^۳ است. فردریک اریکسون در مقاله «چه چیزی مردم‌نگاری مدرسه را مردم‌نگارانه می‌کند؟» استدلال می‌کند که «مردم‌نگاری را باید به عنوان پژوهشی در نظر گرفت که بیشتر در قالب یک نظرگاه معین، فرایند پژوهش را هدایت می‌کند تا فرایند گزارش دادن را که به کمک مجموعه‌ای از فنون گردآوری داده‌ها هدایت شده است». (اریکسون، ۱۹۸۴: ۴۵) هدف پژوهش‌های مردم‌نگارانه به تعبیر کلیفورد گیرتز ارائه «توصیف غنی» (گیرتز، ۱۹۷۳: ۳۰-۳) از پدیده‌ای در بستر اجتماعی و اقتصادی آن و با نگرشی کل‌نگر^۴ است. مطالعات مردم‌نگارانه معمولاً

1. internalization
2. qualitative approach
3. ethnography
4. holistic approach

بر «تجربه زیسته»^۱ تأکید دارند. گاه محقق صرفاً تجربه زیسته افراد مورد مطالعه را مبنای تحلیل قرار می‌دهد و گاه نیز تجربه زیسته خود او در قلمرو موضوع مطالعه توصیف و تحلیل می‌شود. نگارنده در این بررسی با اتکا به تجربه‌های خود در دوران مدرسه، درصد فهم تجربه زیست دانش‌آموزی از منظر مدرنیته است. همچنین تلاش کرده است به اختصار «بستر اجتماعی» روستا و مدرسه روستایی را توضیح دهد تا از این طریق معنای تجربه‌های مدرسه آشکار شوند.

مدرسه روستای مصلح‌آباد

نخستین نهاد مدرن در مصلح‌آباد^۲ تأسیس مدرسه ابتدایی در سال ۱۳۱۲ بود و از آن به بعد مدرسه به تدریج جای «مکتبخانه» را گرفت. از این رو پیش از اجرای «انقلاب سفید» و تحولات اقتصادی و اجتماعی آن در دهه ۱۳۴۰، بسیاری از اتفاقات در مصلح‌آباد رخ داده بود. به تعبیر دیگر، از زمان رضا شاه برنامه نوسازی در این روستا شروع شده بود. در دهه چهل نیز مجموعه‌ای از تحولات ساختاری از جمله «اصلاحات ارضی» در مصلح‌آباد انجام شد. افزایش سواد بین روستاییان، ورود رادیو به مصلح‌آباد، گسترش مصرف، مهاجرت روستاییان به شهرها، گسترش امنیت اجتماعی در نتیجه ایجاد «پاسگاه انتظامی» در منطقه، افزایش میزان رفت و آمد روستاییان به شهرها، افزایش شاخص‌های بهداشتی و سلامتی و تحولات دیگر، مجموعه عواملی بودند که حال و هوای ده و مناسبات بین مردم را متحول می‌کردند. عملکرد مدرسه در فرایند مدرنیزاسیون یا نوسازی را باید با توجه به این

1. lived experience

۲. مصلح‌آباد در قرن دوازدهم هجری بنا شده است. از نظر تقسیمات کشوری، روستای مصلح‌آباد جزء حومه اراک است. این روستا در جنوب جلگه فراهان و شمال اراک قرار گرفته است. مصلح‌آباد از شمال با امامزاده علی و روستای حاتم‌آباد و زمین‌های کشاورزی روستای حاتم‌آباد و از شرق با کمال‌آباد علیا همجوار است. در ضلع جنوبی مصلح‌آباد نیز مزارع آن و کمال‌آباد سفلی قرار دارند، و از غرب با روستاهای نظام‌آباد، خلیج‌آباد و شریف‌آباد هم‌جوار است. بچه‌های این روستاها و برخی روستاهای دورتر برای تحصیل به مصلح‌آباد می‌آمدند. نگارنده در کتاب «مدرن یا امروزی شدن فرهنگ ایران» (۱۳۸۷) و کتاب «انسان‌شناسی تجدد بومی در ایران» (زیر چاپ) به طور مفصل روستای مصلح‌آباد را معرفی و تحلیل کرده است.

تحولات در نظر گرفت. در اینجا می‌خواهم این وضعیت را در قالب شرح زندگینامه‌ای توصیف و تحلیل کنم.

نگارنده که متولد ۱۳۴۳ و اهل مصلح‌آباد است، در دوره «انقلاب سفید» و درست در اوج اجرای اصلاحات اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی دولت وقت در روستاهای کشور، پا به دنیا گذاشت و در فضا و در چارچوب این تحولات شخصیت دوران کودکی او شکل گرفت. آن سال‌ها بسیاری از برنامه‌های «نوسازی روستایی» مانند «اصلاحات ارضی»، تأسیس «خانه‌های بهداشت»، احداث «حمام‌های بهداشتی»، ایجاد «دفاتر پست»، تأسیس مراکز «شعبه‌های توزیع نفت»، ایجاد «خانه‌های اصناف»، ایجاد شرکت‌های «تعاونی مصرف روستایی» و همچنین تأسیس «مدارس روستایی» در بسیاری از روستاهای کشور از جمله مصلح‌آباد اجرا شده بود.

ساختمان «خانه بهداشت» که به تازگی و با مصالح مدرن (آجر، سیمان و آهن) و معماری مدرن در نزدیکی خانه نگارنده ساخته شده بود، مهم‌ترین نماد فضایی مدرنیته در مصلح‌آباد به‌شمار می‌رفت که ساختمانی دوطبقه و مهندسی‌ساز، در مرکز آبادی و موقوفه «حاج داوود» بود و تا سال ۱۳۷۰ که «درمانگاه مصلح‌آباد» ساخته شد، از آن استفاده می‌شد.



رشد و تعلیم و تربیت نگارنده نیز در چارچوب برنامه نوسازی روستایی انجام شد. در آن سال‌ها معلمان در قالب «سپاه دانش» برای تدریس به مدارس روستایی می‌رفتند و در بسیاری از روستاها مدرسه ابتدایی وجود داشت، اگرچه هنوز مدارس راهنمایی و دبیرستان در روستاهای کشور توسعه عمومی نیافته بودند. مصلح‌آباد آن روزگار نیز مدرسه ابتدایی و راهنمایی داشت و یک دهه بعد یعنی در سال ۱۳۵۹، در آن دبیرستان هم تأسیس شد. مصلح‌آباد از قدیم الایام «مکتبخانه» داشت. در این مکتبخانه صرفاً مردان می‌توانستند به فراگیری سواد و برخی متون دینی و ادبی بپردازند. اساساً «مکتبخانه زنانه» (www.womenrc.ir) صرفاً در شهرها و بویژه در شهرهای بزرگ رایج بود و تحصیل دختران و زنان برای روستاییان در گذشته موضوعیت نداشت.

سال ۱۳۵۰ که کلاس اول را آغاز کردم، نظام جدید تحصیلی شامل سه مقطع ابتدایی، راهنمایی و متوسطه بود^۱ و تقریباً تمامی خانواده‌ها فرزندانشان اعم از دختر و پسر را به مدرسه می‌فرستادند؛ به طوری که دیگر یخ‌های سنت‌گرایی و مقاومت در برابر مدرسه کاملاً آب شده بود و حتی مدرسه رفتن دختران به مثابه عدول از دیانت تلقی نمی‌شد. از این رو برای هم‌ولایتی‌هایم مدرسه رفتن به صورت امری متعارف و پسندیده درآمد بود؛ اگرچه کودکان باید در کنار مدرسه رفتن به فعالیت‌های دیگری هم که بر عهده آنها گذاشته می‌شد، بپردازند.

پذیرش اجتماعی مدرسه به‌مثابه «ارزش اجتماعی» عمومی به این دلیل بود که روستاییان با داشتن سواد خواندن و نوشتن و کسب مدرک دوره ابتدایی یا «سیکل» (سوم راهنمایی) می‌توانستند به شهرها مهاجرت کنند و شغلی در یکی از سازمان‌های دولتی به دست آورند. روستاییان فقیر و خوش‌نشین که صاحب ملک و زمین نبودند، بیش از مالکان و ثروتمندان روستایی چشم امید به مدرسه به‌منزله راهی برای نجات از فقر دوخته بودند.

۱. در سال ۱۳۴۵ نظام آموزشی ایران از نظر هدف، برنامه و مواد آموزشی تغییر کرد. مقاطع تحصیلی از دو مقطع ابتدایی و متوسطه به سه مقطع ابتدایی، راهنمایی و متوسطه تبدیل شد و تعداد رشته‌ها و مواد درسی نسبت به گذشته افزایش کلی یافت. در نظام جدید آموزش و پرورش، درس‌هایی مانند هنر و علوم تجربی از کلاس اول ابتدایی در برنامه قرار گرفت.

مدرسه روستای ما دو ساختمان داشت. یکی در سال‌های دهه ۱۳۴۰ بنا شده بود و متناسب آن روزگار، بازنمایی از «مدرنیت روستایی» بود و اختصاص به دوره ابتدایی و راهنمایی داشت؛ و مدرسه دیگری که در سال ۱۳۵۹ بنا شد و بازنمای پیشرفت‌ها در مدرنیت روستایی در دهه شصت بود، اختصاص به دبیرستان داشت.

مدرسه و خلق ارزش‌ها و شیوه مدرن زندگی (مدرنیزاسیون)

● نظم سنتی / نظم مدرن

مهم‌ترین نکته در تجزیه و تحلیل مدرسه در روستا در نظر گرفتن تقابل بین دو نظام یا نظم است که فرزندان روستایی با ورود به مدرسه با آن روبه‌رو می‌شدند. ما بچه‌های روستا در درون بافت اقتصادی و اجتماعی مبتنی بر کشاورزی و دامپروری سنتی یا به تعبیر کلی‌تر «فرهنگ روستایی» پرورش می‌یابیم. در این فرهنگ، مفهوم زمان، کار، تولید، مصرف، آموزش و تلقی از دوران کودکی، مناسبات بین والدین و کودکان و دیگر چیزها، حتی مفهوم یادگیری با تمام آنچه مدرسه در پی درونی‌سازی و انتقال آن بود، تفاوت بسیار دارد.

در نظم سنتی روستایی، ما اغلب نه بر اساس «ساعت» و «زمان صنعتی» مدرن، بلکه بر اساس اقتضاء و الزام‌های زندگی کشاورزی و مبتنی بر «زمان طبیعی» زندگی خود را سامان می‌دادیم. مثلاً طلوع و غروب خورشید، زمان فعالیت‌های کشت، داشت و برداشت یا اقتضات دامپروری نقش تعیین‌کننده‌ای در زمان خواب، بیداری، فعالیت و ساماندهی وقت ما داشت. با توجه به این واقعیت، ما بچه‌های روستا از سن پنج سالگی به مادران برای دوشیدن گاو و گوسفندان و به پدران برای چرانیدن بره‌ها و برخی فعالیت‌های سبک و ساده در صحرا کمک می‌کردیم. هر قدر سن ما بالاتر می‌رفت، انتظار مشارکت جدی برای انجام کارهای دشوارتر نیز بیشتر می‌شد. از این نظر بین خانواده فقیر و مرفه روستایی تفاوت معناداری وجود نداشت. این امر با نظم و مسئولیت‌هایی که مدرسه بر عهده ما می‌گذاشت، تفاوت داشت. مدرسه در روز معینی از سال (اول مهر) آغاز می‌شد و باید هر روز رأس ساعت ۸ صبح تا ۱۲ و ۲ تا ۴ بعدازظهر به مدرسه می‌رفتیم. برای والدین ما

اغلب پذیرش این نظم دشوار بود. البته مدرسه نیز اغلب مشکل داشت. گاهی مدرسه از اواخر مهر یا اوایل ماه آبان شروع می‌شد، زیرا مدتی طول می‌کشید تا معلمان را در اراک تقسیم و جایابی کنند و آنها از شهر عازم روستا شوند.

به علاوه، نظم نوین به نام «انضباط» رسماً در برنامه درسی جایگاهی معین داشت. در آن زمان، انضباط یکی از اجزای رسمی برنامه درسی بود و نمره‌ای مخصوص در کارنامه تحصیلی دانش‌آموزان داشت. ظاهراً تعریف انضباط بسیار ساده بود؛ اینکه معلم باید از دانش‌آموز رضایت داشته باشد و رضایت معلم هم بستگی به میزان اطاعت دانش‌آموزان از دستورات و حرف‌هایش داشت.

در ضمن مدرسه از ما می‌خواست هم در محیط کلاس درس و مدرسه و هم بیرون از مدرسه نیز تحت نظارت معلمان و مدیر و نظام مدرسه رفتار کنیم. برای مثال، در مواقعی که مجلس تعزیه، عزاداری یا اجتماع عمومی در ده برگزار می‌شد، مبصران کلاس‌ها وظیفه داشتند اسامی دانش‌آموزانی را که شلوغ می‌کنند، بنویسند و به ناظم مدرسه دهند. ناظم هم هر روز اسامی آنها را هنگام اجرای سرود صبحگاهی می‌خواند و تنبیه‌شان می‌کرد. همچنین ما بچه‌ها باید بعد از تعطیلی کلاس‌ها به صف می‌شدیم و مسیر مدرسه تا خانه را در صف ایستاده طی می‌کردیم! در حقیقت تلاش مدیران مدرسه ما این بود که نه تنها از ما چیزی به اسم «دانش‌آموز»، همچنین چیزی «غیرروستایی» بسازند. از این رو مدرسه از تمام ابزارهای تنبیهی و گاه تشویقی برای تضمین تحقق این هدف استفاده می‌کرد.

● سبک زندگی روستایی / سبک زندگی شهری

مدرسه به طور برنامه‌ریزی شده و آشکار تلاش می‌کرد تا «سبک زندگی»^۱ تازه‌ای را به بچه‌های روستا ارائه دهد؛ سبکی که تفاوت‌های آشکاری با سبک زندگی سنتی روستایی داشت. در این سبک زندگی جدید، ما باید از نظر بهداشت، پوشش، تغذیه، مصرف، کار، آرایش، بازی، تفریح و دیگر ابعاد زندگی، خود را دگرگون می‌کردیم. از همان ابتدای ورود به مدرسه و مشاهده معماری مدرن، میز و نیمکت، معلمان و کارکنان مدرسه با لباس‌های اتو کرده و آراسته، تخته‌سیاه و فضای کلاس درس، درمی‌یافتیم که زندگی مدرسه سبک و

سیاقی متفاوت از زندگی روستایی ما در خانه‌ها و کوچه‌های ده دارد. نشستن بر روی صندلی و نیمکت را ما بچه‌های ده برای نخستین بار در مدرسه تجربه می‌کردیم. آشنایی ما بچه‌ها با صندلی، تنها به هنگام تعزیه‌خوانی بود. در تعزیه‌ها معمولاً چند صندلی چوبی سنتی استفاده می‌کردند که آن هم برای شخصیت‌های یزید و معاویه بود. شخصیت امام حسین (علیه السلام) نیز معمولاً بر منبر می‌نشست. در کل، صندلی به نوعی نماد بوروکراسی و سازمان اداری است.

نظم رسمی در همه چیز مدرسه از جمله گفتار و رفتار کارکنان آن تعبیه یا نشانه‌گذاری شده بود و ما بچه‌ها باید این نشانه‌ها را رمزگشایی می‌کردیم. یکی از رمزگان‌های «رسمی شدن»^۱ این بود که شهر و شهرنشینی الگوی مطلوب و ایده‌آل دولت است. از این رو، راهبرد علنی رسمی شدن دانش‌آموزان، آشنا شدن و خو کردن آنها با سبک زندگی شهری بود. مهم‌ترین تبلور عینی سبک زندگی شهری را ما بچه‌های روستا در شخصیت و منش معلمان می‌دیدیم. در آن روزگار، معلمان روستایی در کنار دیگر کارکنان و مأموران دولتی که به روستا می‌آمدند، مثل بهداشت‌یاران و پزشکان یا مروّجان کشاورزی، سفیران فرهنگ امروزی و مدنیّت بودند. آنها نه تنها سواد خواندن و نوشتن بلکه سبک زندگی تازه را به روستاییان می‌آموختند. حضور آنها در روستا به نوعی ترغیب روستاییان برای قبول ارزش‌های جدید بود که البته باعث شکاف نسل‌ها می‌شد و بین فرزندان و والدین، اختلاف فرهنگی بسیار ایجاد می‌کرد، اما در عین حال سبک تازه‌ای از زندگی را به آنها می‌آموخت و هر چه بیشتر آنها را با دنیای جدید پیوند می‌زد.

معلمان در دهه پنجاه اغلب براساس «ارزش‌های سکولار» رفتار می‌کردند و مجبور به رعایت الگوی‌های اسلامی و انقلابی که بعد از انقلاب اسلامی رعایت آن برای معلمان اجباری شد، نبودند. تا آنجا که به یاد دارم، همه خانم‌معلم‌های ما بدون پوشش سر بودند. معلمان مرد اغلب با کت و شلوار، کراوات، لباس اتو کرده و ریش تراشیده و آراسته به کلاس می‌آمدند. از این رو ما بچه‌های روستا که آن روزها کمتر می‌توانستیم شهر و شهرنشینی را تجربه کنیم، این معلمان را نمونه‌های زنده «انسان‌های شهرنشین» و

«سرمشق‌های مدنیت» می‌دانستیم. این سرمشق‌ها گاهی بسیار بر روحیات و ذهنیت‌های ما بچه‌های روستا تأثیر می‌گذاشت، بویژه ارتباط دانش‌آموان با معلّمانی که ساکن روستا می‌شدند، اغلب بسیار وسیع و عمیق بود.

● پوشش سنتی / پوشش مدرن

معمولاً خانواده‌های روستا حساسیتی نسبت به تن‌پوش بچه‌ها نداشتند، مگر اینکه ناگزیر باشند برای موقعیت و مناسبت خاصی چیزی به تن بچه‌ها کنند. مدرسه رفتن یکی از آن مناسبت‌ها بود. برخی خانواده‌های فقیر حتی برای مدرسه نیز قادر به تهیه کفش و لباس مناسب نبودند، اما برخی دیگر لباس مخصوص مدرسه تهیه می‌کردند.

گذشته از اینها لباس دانش‌آموزان تنوع ناموزون بسیاری داشت. نسل جدید روستا دیگر لباس‌های سنتی و محلی را نمی‌پوشیدند. از این رو اغلب هر کس هر چیزی برایش مهیا می‌شد، به تن می‌کرد. گاهی روستاییانی که سال‌ها قبل به تهران مهاجرت کرده بودند، لباس‌های دست دوم فرزندان‌شان را به خانواده‌های روستانشین می‌دادند. گاهی نیز فروشنده‌های دوره گرد محلی، لباس‌های دست دوم و نو به مردم عرضه می‌کردند.

● غذای سنتی / غذای مدرن

تحوّل در برنامه غذایی نیز یکی از ابعاد مهم در تغییر سبک زندگی ما بچه‌های روستا بود. تا آنجا که به یاد دارم، ما بچه‌ها، در

مدرسه با انواع تنقلات خوردنی جدید مانند پفک، بستنی، کیک و شکلات آشنا شدیم. آن زمان به دانش‌آموزان «جیره غذایی» می‌دادند. معمولاً ساعت ده صبح کیک و شیر، یا موز و کشمش و زمانی نیز «نان و پنیر» می‌دادند. نکته این است که بسیاری از دانش‌آموزان فقیر جیره‌های



خود را به قیمت ناچیزی می‌فروختند تا با آن خودکار و دفتر مدرسه بخرند. ولی به هر حال با انواع تنقلات آشنا می‌شدند.

فرآش مدرسه ما «آقا مصلحی» که پدرش هم همین شغل را داشت و در زمان ما بازنشسته شده بود، در مدرسه دکه‌ای داشت که تنقلات عرضه می‌کرد و هنگام گرمی هوا هم بستنی می‌فروخت که بستنی‌ها ساخته خودش بود. آن روزها ما بچه‌های روستا از پشت صفحه تلویزیون، بچه‌های شهر را نظاره می‌کردیم که سوار بر دوچرخه به فروشگاه‌های بزرگ می‌روند تا کیک تی‌تاپ و شکلات‌های خوشمزه خریداری کنند. دکه آقا مصلحی ویتترین «خوردنی‌های مدرن» بود که برای اولین بار بچه‌ها با آن آشنا می‌شدند، زیرا تا قبل از آن ما «ترخنه»، «نخودچی کشمش»، «کشمش» و تنقلات محلی و سنتی مصرف می‌کردیم.

• تنوع فرهنگی و تکثرگرایی

روستاییان به دلیل دسترسی نداشتن به راه‌های ارتباطی، نبود وسیله نقلیه و خودکفایی نسبی اقتصاد روستا، اغلب در انزوای نسبی با ارتباطات محدود زندگی می‌کردند. بویژه کودکان روستایی مجال اندکی برای مراوده با افرادی خارج از محیط روستای زادگاه خود داشتند. حتی بعد از توسعه امکانات حمل و نقل در دهه چهل و پنجاه، ما به سختی می‌توانستیم بیش از یک یا دو بار به اراک برویم.

اما بسیاری از دانش‌آموزان مدرسه ما از راه‌های دور و نزدیک به مصلح‌آباد می‌آمدند. از آنجا که روستای ما به نوعی مرکز خدمات برای روستاهای اطراف آن بود، بچه‌های حدود ده روستای دیگر برای مدرسه به مصلح‌آباد می‌آمدند. از این رو کلاس‌های درس ما اغلب بسیار شلوغ بود؛ به طوری که گاه بیش از چهل دانش‌آموز در یک کلاس حضور داشتند. این موضوع از حیث تنوع فرهنگی‌ای که به مدرسه اعطا می‌کرد، تأثیرات مثبتی به همراه داشت. همنشینی بچه‌ها از روستاهای مختلف برای ما، به نوعی آشنایی و تجربه کردن «تنوع فرهنگی» بود.

• خودآگاهی انتقادی / محافظه‌کاری

در کل تا پیش از این تحولات، روستاییان کمتر نسبت به وضعیت خود وقوف و آگاهی داشتند. اینکه می‌توان به شیوه‌ای متفاوت زیست و لزوماً زندگی موجود، بهترین نوع زندگی یا امری طبیعی و اجتناب‌ناپذیر نیست، با «ذهنیت دهقانی»^۱ سازگار نبود. روستاییان

رویکردی محافظه‌کارانه به زندگی دارند و اغلب وضعیت خود را ناشی از تقدیر، سرنوشت و خواست خداوند تلقی می‌کنند. مدرسه و رسانه‌ها به تدریج این امکان را فراهم ساختند تا نسل جوان و جدید روستایی به تدریج نسبت به وضعیت خود وقوف یابند و نسبت به آن رویکرد انتقادی و بازاندیشانه پیدا کنند. این آگاهی انتقادی عاملی بود که اغلب آنها را به مهاجرت از روستا وادار می‌کرد. اغلب در تبیین علل مهاجرت روستاییان به شهرها، به فقر و بیکاری یا نبود فرصت‌های شغلی در روستا اشاره می‌کنند. ضمن تأیید این دیدگاه، باید در نظر داشت که تحوّل فرهنگی مذکور نیز به همان اندازه عامل اقتصادی، در مهاجرت روستاییان تأثیرگذار بود؛ زیرا نسل جوان اعم از فقیر یا ثروتمند، اغلب محیط روستا را مطابق علایق و خواست‌های مدرن خود نمی‌داند.

● تولید و بازتولید نابرابری

مصلح‌آباد یک روستای خرده‌مالکی بود که هرگز ارباب و مالک عمده که صاحب تمامی املاک ده باشد، نداشته است. بویژه بعد از اجرای اصلاحات ارضی، نسق املاک بین عدّه بیشتری از روستاییان توزیع شد. همچنین تعدادی از خانواده‌ها به فعالیت‌های خدماتی مانند بقالی، خرید و فروش قالیچه‌ها و قالی‌های دستباف روستاییان و انواع واسطه‌گری‌ها روی آوردند. چند تن از روستاییان نیز معلّم بودند و در مصلح‌آباد یا روستاهای دیگر تدریس می‌کردند. از این رو، در آن زمان قشر به‌نسبت مرفه‌تری در روستای ما وجود داشت و فرزندان این قشر معمولاً در تحصیل موفّق‌تر از دیگران بودند و اقبال بیشتری نسبت به ارزش‌های مدرسه نشان می‌دادند. این گروه از بچّه‌ها که وضعیت به‌نسبت بهتری داشتند، امکان مقایسه و رقابت بین دانش‌آموزان را جدی‌تر می‌کرد.

مسئله نابرابری در بین دانش‌آموزان معمولاً از طرق مختلف در مدرسه ما آشکار می‌شد. هر چند در زندگی روستایی تفاوت‌های ظاهری زیادی بین فقیر و غنی وجود ندارد، اما مدرسه این تفاوت‌ها را با وضوح بیشتری نشان می‌دهد. معلّمان و مدیران اغلب به اشکال مختلف احترام و توجه بیشتری به دانش‌آموزان مرفّه‌تر نشان می‌دادند، زیرا والدین این دانش‌آموزان با مدرسه رفت و آمدهای بیشتری داشتند و به شیوه‌های مختلف در ساختار قدرت در روستا افراد تأثیرگذاری بودند. البته دانش‌آموزان طبقه متوسط روستایی، با

معلمانی که خود عمدتاً متعلق به قشر متوسط شهری بودند، هم‌نوایی بیشتری داشتند. این امر زمینه را برای تشویق بیشتر این دانش‌آموزان به مدرسه رفتن فراهم می‌کرد. از این رو دانش‌آموزان خانواده‌های فقیر اغلب تمایل کمتری برای حضور در مدرسه داشتند.

● فردگرایی / جمع‌گرایی

فرهنگ روستا مبتنی بر همکاری و همیاری است. مرتضی فرهادی^۱ در تحقیقات گرانقدر خود صورت‌های گوناگون فرهنگ همیاری در روستاهای ایران^۲ را نشان داده است. روستاییان ایران به دلیل غلبه ارزش‌های خویشاوندی، طایفه‌گرایی و همچنین نیازشان به حمایت‌های جمعی، اغلب الگوهای گوناگون همیاری در قالب واره، بنه‌ها و غیره را خلق کرده‌اند. ورود فرهنگ مدرن به روستا از طریق مدرسه و نهادهای دیگر به تدریج زمینه رشد «فردگرایی»^۳ را فراهم کرد.

دروس انشاء، هنر و کاردستی فرصت‌هایی برای تبلور بخشیدن به فردیت دانش‌آموزان بودند. البته این دروس اغلب به دلیل نداشتن معلم یا نبود معلم متخصص در زمینه هنر و ادبیات با مشکلاتی همراه بود، اما با وجود این مشکل، فرصتی برای ابراز فردیت ما بود؛ فرصتی که به ندرت در اختیار بچه‌های روستایی قرار می‌گرفت.

● دانش‌های جدید / دانش‌های بومی

دروس علوم، ریاضیات، تاریخ و جغرافیا و در دوره‌های راهنمایی و دبیرستان درس زبان انگلیسی برای ما بچه‌های روستا دروسی بودند که روایتی متفاوت از معنای دانش را می‌آموختیم. ما بچه‌ها معمولاً در زندگی کشاورزی و دامپروری با مجموعه وسیعی از مهارت‌ها، دانستنی‌ها و آگاهی‌های فنی و عمومی سنتی و قومی درباره طبیعت، شیوه کشت، داشت و برداشت یا درباره دامپروری آشنا می‌شدیم. حتی در خانواده، برخی

۱. مرتضی فرهادی کتاب‌های متعددی در این زمینه منتشر کرده است. از جمله می‌توان به کتاب «انسان‌شناسی یاریگری» (۱۳۸۹) مراجعه کرد. همچنین کتاب‌های دیگر او مانند: فرهنگ یاریگری در ایران، درآمدی به مردم‌شناسی و جامعه‌شناسی تعاون (۱۳۷۳) تهران: مرکز نشر دانشگاهی.

۲. کتاب واره، درآمدی به مردم‌شناسی و جامعه‌شناسی تعاون (۱۳۸۶) انتشارات شرکت سهامی خوارزمی، یکی از بهترین نمونه‌های تحقیقاتی درباره فرهنگ یاریگری در روستاهای ایران است.

آگاهی‌های پزشکی سنتی را نیز به دست می‌آوردیم؛ زیرا روستاییان ناگزیر بودند اغلب به روش‌های سنتی به معالجه امراض خود بپردازند. اما مدرسه به ما به جای این دانش‌های سنتی، علوم و فنون جدید را می‌آموخت.

● آگاهی نسبت به بدن

مسئله آشنایی با مفهوم تازه بهداشت و سلامتی هم یکی از ارکان مهم آموزش‌های مدرن مدرسه‌ای بود. هر روز صبح هنگام مراسم صبحگاه ناظم مدرسه ناخن‌ها، دستان و موهای سر ما را معاینه می‌کرد. در صورتی که موها و ناخن‌ها بلند یا دست‌های کسی کثیف بود، او را در حضور بقیه جلوی صف تنبیه می‌کرد. همه وظیفه داشتند اگر نمی‌توانند لباس نو و تازه بپوشند، حداقل با لباس‌های تمیز و بدون پارگی به مدرسه بیایند. مدرسه به شدت به بدن بچه‌ها حساس بود. گاه حتی درباره طرز راه رفتن و ایستادن، شیوه خندیدن، خمیازه کشیدن و غذا خوردن بچه‌ها در مدرسه به ما تذکر می‌دادند.

● کار/ فراغت

در فرهنگ سنتی روستایی، فراغت و بازی برای کودکان از اهمیت و جایگاهی برخوردار نبود. ما بچه‌ها در مدرسه مجال می‌یافتیم تا در «زنگ تفریح» و «زنگ ورزش» با بازی و فراغت به عنوان فرصت‌های مشروع و مقبول اجتماعی آشنا شویم. از این رو، درس ورزش هم یکی از درس‌های ما بود که نقش زیادی در شکل‌گیری ارزش‌های مدرن در شخصیت بچه‌های روستا داشت. بی‌تردید مهم‌ترین کارکرد ورزش، سرگرمی و نوعی تمرین بدنی برای تقویت بدن و سلامتی است، اما برای ما بچه‌های روستا که از پنج سالگی وارد دنیای کار می‌شدیم و مدام تحرک بدنی و فیزیکی اجباری داشتیم، چندان برای این هدف‌ها به درس ورزش نیاز نداشتیم. زنگ تفریح و درس ورزش برای ما معنایی متفاوت داشت. این درس برای ما بچه‌های روستا به معنای رسمیت بخشیدن به معنای بازی در زندگی مان بود. ما بچه‌های روستا تنها در مدرسه به نحو جدی با مفهوم بازی آشنا می‌شدیم، زیرا از نظر والدین ما، بازی امر بی‌معنایی بود و زندگی برای ما اغلب با کار تعریف می‌شد. حتی کودکان نیز کار می‌کردند. اما در محیط مدرسه ما فرصت داشتیم تا

بخشی از اوقات خود را صرف بازی و تفریح کنیم، اگرچه این فرصت‌ها محدود و اندک بودند.



ما بچه‌های روستا برای نخستین بار در مدرسه با وسایل و انواع بازی‌های جدید آشنا می‌شدیم؛ بازی‌هایی مانند فوتبال، والیبال و پینگ‌پنگ. در آن زمان هنوز بازی‌های محلی و سنتی مانند «هفت سنگ»، «خر خر کیه»، «پشتک» و «خانه خانه بازی» و «گل بازی»، سرگرمی‌های اصلی بچه‌های ده بودند.

● استقلال و رهایی از اقتدار والدین^۱

اساساً در چنین فرهنگی، والدین با هر شرایطی چندان توجهی به فرایند پیشرفت تحصیلی کودکان نداشتند. تا آنجا که، تنها هنگام اعلام نتایج نمرات تحصیلی و کارنامه آخر سال بود که پدران جویای وضعیت تحصیلی بچه‌ها می‌شدند. واکنش آنها نیز قابل توجه بود. اگر دانش‌آموزی موفق می‌شد، صرفاً با گفتن بارک‌الله، مختصری او را تشویق می‌کردند. اما اگر موفق نمی‌شد زیر مشت و لگد تنبیه می‌شد! از آنجا که تأمین هزینه‌های

۱. اریکا فریدل در گزارش مردم‌نگارانه خود در کتاب **کودکان دهکوه** (۱۹۹۷) توصیفی از کودکان در روستای دهکوه ارائه می‌کند که آن را با کودکان مصلح‌آباد منطبق می‌داند.

تحصیل یعنی لباس، دفتر و قلم برای والدین سنگین بود، مردود شدن فرزندانشان هزینه اقتصادی برای آنها داشت و این موضوع آنها را به خشم می‌آورد.

در عین حال مدرسه باعث تحوّل در مناسبات بین بچه‌ها و والدین آنها می‌شد. مدرسه به ما بچه‌ها این فرصت را می‌داد که به دور از چشم والدین و بویژه پدرها، بازی و تفریح کنیم و تا حدودی، مطابق میل فردی خود چیزهایی را تجربه نماییم. از این نظر اگرچه مدرسه خود نوعی اقتدار و استبداد را بر ما تحمیل می‌کرد، اما در عین حال نوعی آزادی در برابر سلطه پدر به ما می‌داد. سلطه معلم و مدرسه بیشتر مبتنی بر خلق نوعی انضباط و نظم نوین و ارزش‌های مدرن، ولی سلطه پدران برای بازتولید ارزش‌های سنتی بود.

● جامعه‌پذیری سیاسی

روستاییان به طور تاریخی همواره از نظر مشارکت در سیاست در حاشیه بوده‌اند. اغلب حتی اطلاعات اولیه درباره سیاست و نظام سیاسی نداشتند. هنوز با وجود گسترش رسانه‌ها و وجود انتخابات و اشکال گوناگون درگیر شدن در سیاست، روستاییان همچنان در حاشیه قرار دارند. مدرسه یکی از مهم‌ترین نهادهایی بود که فرزندان روستا را با مجموعه‌ای از معانی و نمادهای سیاسی مانند ماهیت حکومت، رهبران حکومت، آرمان‌های سیاسی و برخی موضوعات روز در زمینه سیاست آشنا می‌کرد. مدرسه در ایران اعم از روستا، شهر یا عشایر، دستگاهی ایدئولوژیک است که مهم‌ترین وظیفه آن جامعه‌پذیری دانش‌آموزان با ارزش‌های مورد نظر حکومت است. کتاب‌های درسی، آیین‌های سیاسی، نمادهای سیاسی و حال و هوای مدرسه به گونه‌ای بود که بچه‌های روستا برای نخستین بار خود را هر چند به صورت بسیار محدود و سطحی، با امر سیاست درگیر می‌دیدند.

در سال‌های بعد از ۱۳۵۷ غلبه و رونق سیاست در تمام ارکان و حال و هوای مدرسه دیده می‌شد. سیاست در آن سال‌ها عربان‌تر از گذشته بود. پس از انقلاب، تمامی معلمان حامی انقلاب و حکومت جمهوری اسلامی بودند. از این رو در کلاس‌های درس ما اغلب تلاش می‌کردند تا به تبلیغ ارزش‌ها و هدف‌های انقلاب بپردازند.

● فرهنگ مکتوب / فرهنگ شفاهی

روستا خاستگاه و پایگاه فرهنگ و دانش قومی و بومی است. فرهنگ مردم یا فولکلور



مجموعه‌ای از قصه‌ها، لالایی‌ها و ادبیات شفاهی است که سینه به سینه و شفاهی انتقال می‌یابد. زندگی و فرهنگ روستایی بر این فرهنگ استوار است و از این رو انسان روستایی «انسان شفاهی» است. یکی از بارزترین کارکردهای مدرسه، گسترش سوادآموزی و توانایی خواندن و نوشتن است. نظام مدرسه‌ای، فعالیت‌های نظام‌مند برای خلق «انسان مکتوب» و گسترش فرهنگ مکتوب است. در آن سال‌های دهه پنجاه، «دوره اکابر» نیز برای آموزش بزرگسالان روستایی در ده ما برگزار می‌شد. این دوره‌ها اگرچه با

استقبال دهقانان بی‌سواد همراه نبود، اما به ترویج اهمیت سوادآموزی بزرگسالان و تثبیت ارزش‌های مربوط به سواد در روستا کمک می‌کرد. به هر حال تا سال ۱۳۵۰ سوادآموزی و فرهنگ مکتوب در روستای ما صرفاً محدود به آموزش سواد بود، اما از آن زمان به بعد کم‌کم مطالعه آزاد نیز رواج یافت، هر چند هرگز بین روستاییان عمومیت نیافت. در واقع می‌توان گفت، تنها تلاش مدرسه برای توسعه فرهنگ مکتوب در روستا، به همان برنامه رسمی آموزشی محدود می‌شد. البته تأکید بر اهمیت سواد، کتاب و فرهنگ مکتوب در دروس و برنامه‌های آموزشی به اشکال مختلف وجود داشت. برای مثال، شعر «کتاب»^۱ عباس یمنی شریف بسیار در ذهن و ضمیر ما بچه‌ها تأثیرگذار بود. بعد از انقلاب اسلامی،

۱. من یار مهربانم / دانا و خوش زبانم / گویم سخن فراوان / با آنکه بی‌زبانم / پندت دهم فراوان / من یار پند دانم / من دوستی هنرمند / باسود و بی‌زبانم / از من مباش غافل / من یار مهربانم

به تدریج در مدرسه و روستای ما کتابخانه‌هایی دایر شد و این کتابخانه‌ها تا حدودی بر شکل‌گیری شخصیت دانش‌آموزان روستایی از جمله نگارنده، تأثیرگذار بود.

چالش‌های مدرسه روستایی و مدرنیته

مدرسه و آموزش روستایی برای تحقق کارکرد فرهنگی خود در مسیر نوسازی و مدرنیته با مجموعه‌ای از چالش‌ها، تناقض‌ها و ناسازگاری‌ها روبه‌رو بوده و هست که این چالش‌ها را می‌توان در سه عنوان کلی توضیح داد: نخست، چالش ناشی از «مقاومت فرهنگی» روستاییان در برابر مدرنیته مدرسه‌ای و آموزشی. دوّم، چالش ناشی از کمبودها و کاستی‌های متعدّد مدارس روستایی از نظر راهبردهای آموزشی، کمبود امکانات و مشکلات ناشی از فقر روستاییان. سوّم، چالش تناقضات درونی برنامه آموزشی و پیامدهای مخرب مدرنیته. در اینجا تلاش می‌کنم این چالش‌ها را به اختصار و با تکیه بر تجربه زیسته‌ام توضیح دهم. البته بخشی از این چالش‌ها مختصّ آموزش روستایی نیست و کلّ نظام آموزشی کشور را دربرمی‌گیرد.

● مقاومت فرهنگی در برابر مدرنیته

ناکامی دانش‌آموزان روستایی ناشی از عوامل مختلفی بود که بی‌تردید نمی‌توان آن را به هوش و استعداد آنها نسبت داد. شاید مهم‌ترین علت آن را بتوان ناسازگاری مدرسه و نظام آموزشی آن با مقتضیات و نیازها و روحیات روستاییان دانست؛ یعنی حتی اگر مشکلات و کمبودهای مدرسه نیز برطرف می‌شد، باز این امر تأثیر چندانی در کارنامه تحصیلی دانش‌آموزان نمی‌گذاشت. روستاییان دوست داشتند از طریق مدرسه بتوانند آینده بهتری برای فرزندان‌شان بسازند، از این رو از مدرسه استقبال می‌کردند و آن را دوست داشتند، اما در عین حال زیربنای فرهنگی و اجتماعی زندگی روستایی اجازه نمی‌داد تا دانش‌آموزان روستایی بتوانند به نحو کامل خود را با ارزش‌ها و فرهنگ مدرسه سازگار کنند.

● مشکلات روستاییان

فقر در بین روستاییان شدید بود. بسیاری از دانش‌آموزان در تأمین نیازهای اولیه خود نیز مشکل داشتند و مدرسه و نظام آموزش روستایی راه‌حل‌های عملی برای فقرزدایی و

رهایی از این فلاکت را به دانش‌آموزان نمی‌آموخت. فقر روستاییان به شدت بر زندگی تحصیلی آنان تأثیرگذار بود. برای مثال، تعداد زیادی از دانش‌آموزان مدرسه ما از روستاهای اطراف به مصلح‌آباد می‌آمدند. این دانش‌آموزان اغلب وسیله نقلیه مناسب یا امکانات اقامت دائم در مصلح‌آباد نداشتند. دانش‌آموزانی هم که از روستاهای دیگر می‌آمدند با مشکلات بسیاری روبه‌رو بودند. این دانش‌آموزان اغلب پیاده یا با دوچرخه از روستاهای اطراف به مصلح‌آباد می‌آمدند و اغلب خسته، سرمزده و گاه هراسان و وحشت‌زده بودند؛ زیرا گاهی در روزهای برفی، در راه با سگ‌ها و گرگ‌ها درگیر می‌شدند یا از ترس سگ‌ها و گرگ‌ها تمام مسیر جاده را هراسناک و شتابان طی می‌کردند. از این رو، اغلب وقتی به کلاس می‌آمدند، صورت‌هایشان از شدت سرما، سرخ و دست‌ها و پاهایشان خیس و یخ‌زده بود. معمولاً این بچه‌ها زنگ اول اطراف بخاری کلاس جمع می‌شدند تا گرم شوند.

مشکلات دانش‌آموزان برای حضور در کلاس‌های درس تنها به دوری راه و مشقات آن محدود نمی‌شد. دانش‌آموزان، از کلاس اول تا کلاس آخر دبیرستان، اغلب باید وظایف کشاورزی و دامپروری مانند آبیاری، گوسفند چراندن، انجام کارهای ساختمانی و غیره را نیز در کنار پدران‌شان انجام می‌دادند. روزهایی هم که پدران به آنها نیاز داشتند، باید مدرسه را ترک می‌کردند. این اتفاق در بسیار از روزهای سال رخ می‌داد.

● مشکلات آموزشی

بسیاری از محققان بر این نکته باور دارند که نظام آموزشی ایران از نظر رشد تفکر انتقادی، شکوفایی استعدادها و توجه به قوه خلاقه دانش‌آموزان و رشد اعتماد و عزت نفس دانش‌آموزان ناکام بوده است.^۱ این نظام با تکیه بر حفظ و به‌خاطر سپاری اطلاعات، عموماً از توسعه قابلیت‌ها و مهارت‌های فکری و عملی دانش‌آموزان بازمی‌ماند.

تأکید بر حفظ کردن و به قول ما بچه‌ها «از بر کردن» عملاً مانع از این می‌شد که دانش‌آموزان بتوانند فرصتی برای تفکر خلاقه یا انتقادی داشته باشند. درس حساب یا

۱. نگارنده در کتاب فرهنگ و دانشگاه (۱۳۸۷) در موقعیت‌های متعدد این بحث را مطرح و به تحقیقات گوناگون در این زمینه استناد کرده‌ام.

ریاضی اغلب با حفظ کردن جدول ضرب به خاطر آورده می‌شود. درس دیکته و فارسی نیز اغلب با «رونویسی» یا جریمه‌های مکرر و بی‌انتهای همراه بود. ایام نوروز نیز باید تمام کتاب فارسی را خوش‌خط رونویسی می‌کردیم! دروس علوم، تعلیمات اجتماعی و تاریخ هم به گونه‌ای از دیدگاه بچه‌ها در اصل «دروس حفظی» بودند. معنای دروس حفظی در فرهنگ دانش‌آموزی این بود که این دروس اهمیت ندارند و «شب امتحانی» هستند.

● مشکلات مدرسه

مشکلات یا کمبودهای آموزشی و زیربنایی مدرسه یکی از موانع مهم برای کارایی و تأثیرگذاری فعالیت‌های آموزشی و پرورشی مدرسه بود. مدرسه ما از نظر امکانات و تأسیسات چیزی بیش از بنا در آن وجود نداشت. تنها تجهیزات مدرسه ما کتاب درسی، تخته‌سیاه، گچ و توپ بازی بود. بخاری‌های نفتی قطره‌ای آن هم طوری بود که هنگام سرد شدن هوا یا نفت نبود یا بخاری خراب بود و گاه بیگانه هم آتش می‌گرفت و بچه‌ها را آتش می‌زد! همچنین آن سال‌ها تنبیه بدنی دانش‌آموزان از ابتدایی تا دبیرستان، پاره‌ای از برنامه آموزشی مدارس حساب می‌شد. از اینرو «ترکه»ها و چوب یا شلاق هم بخشی از تجهیزات آموزشی مدرسه ما بود! و از قضا همیشه به حد کافی در دسترس معلمان و مدیران مدرسه قرار داشت!

● پیامدهای مخرب مدرنیته

هر چه از دهه پنجاه فاصله می‌گرفتیم، مدرسه ما نیز حال و هوای فرهنگی‌اش تغییر می‌کرد. در همان سال‌ها نیز برخی نابهنجاری‌های فرهنگی و اخلاقی در بین دانش‌آموزان وجود داشت، اما در سال‌های بعد رو به فزونی نهاد؛ به طوری که در آخرین سال دبیرستان روابط بین دختران و پسران ده گسترش یافته و پرسه‌زنی در کوچه‌های روستا به تدریج به امری عمومی برای جوانان و نوجوانان ده درآمده بود. سیگار کشیدن و حتی مصرف تریاک هم کم‌کم بین جوانان باب می‌شد و حتی میل به درس خواندن که از سال ۱۳۵۸ به بعد به نحو زیادی اوج گرفته بود، فروکش می‌کرد. سال‌های بعد، هرگاه دبیران مدرسه‌مان را می‌دیدم، از این گلایه داشتند که نسل جدید جوانان روستایی مثل گذشته به درس علاقه نشان نمی‌دهند.

جمع‌بندی

در مصلح‌آباد، طی چند دهه گذشته، تقریباً تمامی افراد لازم‌التعلیم (سن بالای ۷ سال) به مدرسه رفته‌اند. بخشی از این افراد ادامه تحصیل داده و به تهران یا شهرهای دیگر مهاجرت کرده‌اند و برخی دیگر نیز ساکن مصلح‌آباد شده‌اند. در حال حاضر مصلح‌آباد جمعیتی حدود ۵۰۰ نفر دارد. بیشتر این جمعیت دارای سواد خواندن و نوشتن هستند و تجربه مدرسه رفتن در سطوح مختلف ابتدایی تا دیپلم را دارند. درعین حال مصلح‌آبادی‌ها به تمام خدمات رفاهی شامل آب بهداشتی، برق، گاز، جاده آسفالت، مراکز آموزشی، بیمارستان، تلفن، اینترنت، رادیو، تلویزیون، شرکت تعاونی مصرف روستایی، شعبه توزیع نفت، دفتر مخابرات و پست، دو مسجد نوساز، یک حسینیه نوساز، کتابخانه روستایی، خدمات بانک کشاورزی و همه تجهیزات کشاورزی صنعتی دسترسی دارند. با در نظر گرفتن این امکانات و باسوادی اکثریت روستاییان، این تغییرات در شیوه‌های رفتاری و فرهنگ مردم رخ داده است:

- نخستین تحول مهم، کاهش خشونت و نزاع‌های جمعی و فردی است. در گذشته در مصلح‌آباد هر از چندگاه بر سر زمین، تقسیم آب، مسائل خویشاوندی و طایفه‌گری یا موضوعات دیگر زدوخوردهای خونین شکل می‌گرفت، اما اکنون این نزاع‌ها بویژه نزاع‌های جمعی کاملاً از میان رفته است. در گذشته، والدین و بویژه پدران به نحو بسیار خشونت‌باری فرزندان بزرگ و کوچک را کتک می‌زدند یا تحقیر می‌کردند. اگرچه هنوز خشونت علیه فرزندان در روستا وجود دارد، اما شدت و نوع آن بسیار تغییر کرده است.

- آینده‌نگری و تلاش برای ساختن آینده‌ای بهتر یکی دیگر از تحولات بارز در رفتار روستاییان مورد نظر است. خانواده‌ها ترجیح می‌دهند فرزندان کمتری داشته باشند تا بتوانند آینده بهتری برای آنان تأمین کنند و در عین حال سلامتی جسمی خودشان نیز کمتر به خطر بیفتد. یکی از وظایف خانه‌های بهداشت در روستاها، تلاش برای کاهش بارداری و میزان مولید در روستاها و اعمال سیاست‌های کنترل خانواده است. این سیاست امروز به نحو موفقی در مصلح‌آباد و دیگر روستاهای منطقه اعمال شده است.

- تحوّل سبک زندگی روستاییان یکی از مهم‌ترین و بارزترین وجوه سیاست‌های نوسازی از جمله مدرسه در مصلح‌آباد است. در حال حاضر این فرهنگ و سبک زندگی جدید را می‌توان در بین مصلح‌آبادی‌ها مشاهده کرد. حتی خانواده‌های فقیر نیز دیگر مانند گذشته فقر را تجربه نمی‌کنند. امروز تقریباً تمام خانواده‌های مصلح‌آباد «حمام خانگی» دارند و دیگر به‌ندرت از «حمام دوشی» عمومی ده استفاده می‌کنند.

- اگر این بررسی توانسته باشد نشان دهد که روستابودگی^۱ باعث تمایز مدارس روستایی می‌شود، در این صورت احتمالاً برنامه‌ریزان آموزشی در ایران باید درصدد طراحی برنامه‌های آموزشی خاص روستاییان باشند و در وضعیت کنونی نظام یکپارچه ملی را تغییر دهند. نظام کنونی، میراث دوران آغازین شکل‌گیری دولت-ملت است که هدف اصلی آموزش در آن، ملت‌سازی^۲ بود. در این دوره تمام هدف آموزش روستایی عملاً مبتنی بر سازگار کردن روستاییان با شهر، صنعت، تجارت، سیاست و فرهنگ مدرن و ملی بدون ملاحظه ویژگی‌های خاص اقتصاد، فرهنگ و جامعه روستایی بود. حاصل این سیاست آموزشی تاکنون تخلیه روستاها از جمعیت جوان بوده است، اما اکنون اگر بخواهیم مدارس روستایی برای روستاییان منافع عملی در مسیر توسعه روستایی داشته باشد، احتمالاً باید ویژگی روستابودگی و تأثیرات آن بر آموزش را در نظر بگیریم.

- این سخن که نظام آموزش کنونی روستایی با اقتصاد و زندگی روستایی ارتباطی ندارد، لزوماً به معنای بازگشت به زندگی سنتی روستاییان نیست. مدرسه روستایی می‌تواند با رویکردی کاملاً امروزی اما معطوف به نظام اقتصاد روستا سازماندهی شود. علاوه بر این، مدرسه و مسجد مهم‌ترین نهادهای فرهنگی روستا هستند.

- این بررسی تا حدودی نشان می‌دهد که مدرسه روستایی نه یک هستی یا موجود فرهنگی منسجم و یکپارچه، بلکه مقرر شکل‌گیری و عرضه بسیاری از تناقض‌ها و تضادهای اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی موجود در جامعه است. از این رو هر قدر بیشتر

1. rurality

2. nation building

درباره مدرسه بکاویم، ابعاد تازه‌تری در آن می‌یابیم؛ و این ابعاد چنان گسترده است که از هر زاویه‌ای به آن نگاه کنیم، باید کتاب‌های متعددی درباره آن بنویسیم.

- مطالعات آموزش در ایران ایجاب می‌کند تا به مدارس روستایی نیز توجه شود؛ چرا که نمی‌توان بررسی‌های کلی آموزش را به مدارس روستایی نیز تعمیم داد. بخشی از مشکل آموزش در ایران این است که کارشناسان و برنامه‌ریزان آموزشی ما اغلب از دانش لازم درباره روستاها برخوردار نیستند. این دانش زمانی حاصل می‌شود که مطالعات آموزش روستایی گسترش یابد. از این رو ما به توسعه «مطالعات آموزش روستایی» نیازمندیم. در این مطالعات نیز باید به موضوعات محلی و برخاسته از تجربه‌های واقعی روستاییان و مسائل آنها تکیه و توجه کرد. مطالعات آموزش روستایی باید:

- احساسات و ادراکات مربوط به محیط‌های روستایی و روستاییان را در نظر گیرد؛
- به روابط بین مدرسه و اجتماع روستایی توجه کند؛
- به هدف‌های مناسب برای آموزشی متعهد به بهبود و پیشرفت زندگی روستاییان در محل معطوف باشد؛
- و به پرورش ادراکات، معانی و دانش‌ها و اعتقادات محلی روستاییان کمک کند.

منابع

* مطالب مقاله برگرفته از گزارش «مدرسه و مدرنیته» تألیف دکتر نعمت‌الله فاضلی است.

1. Inkeles, A (1974) **Education and Individual Modernity in Developing Countries**, Holsinger: Book.
2. Bourdieu, P. and Jean Claude Psseron (1990) **Reproduction in Education, Society and Culture**, Sage Publications ltd, 2nd edition.
3. Geertz, c (1973) "Thick Description: Toward an Interpretive Theory of Culture", in the **Interpretation of Cultures: Selected Essays**, Newyork: Basic Books.

اریکسون، ۱۹۸۴ در:

<http://www.jstor.org/pss/3219522>

مقاله «سایه روشن: سیر تجلّدزدگی نظام آموزش دختران در ایران معاصر» در:

<http://www.womenrc.ir/index.php?sid>

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی